**رودکی و سندباد نامه (تکمله)**

**دبیر سیاقی، محمد**

بدنبال مقالتی که نگارنده در بارهء«سند بادنامه و رودکی»نگاشت‏1و ابیات باز ماندهء بحر رمل شاعر استاد رودکی را با کلیله و دمنهء نصر اللّه بن عبد الحمید وسند بادنامهء ظهیری سمرقندی تطبیق کرد و نمود که رودکی این دو داستانرا برشتهء نظم کشیده بوده است و پنجاه و یک بیت مشکوک الموضع ار همان بحررا،که برخی از آن ابیات بشاعرانی جز رودکی نسبت داده شده است،در پایان مقال جای داد تا تحقیق اهل فن پردهء ابهام از آن بر گیرد،اینک به نکتهء نوینی که در حل این ابیات مشکوک بی‏تأثیر نیست و در زندگانی و آثار شاعر استاد باد جدیدی میگشاید اشارت‏ میکند اما این اشارت نیازمند تمهید مقدمتی است بس کوتاه،چنین:

نگارنده که از دیر باز در تنطیم کتاب عظیم و پر ارج و کم مانند«لغت نامهء دهخدا»دستیاری و بر همگنان از این لحاظ فخری دارد و این اوان آخرین قسمت‏ حرف«پ»را تنظیم میکند و بچاپخانه می‏سپارد،ذیل لغت«پوست»و در شرح‏ شاهد ذیل برای آن لغت از رودکی:

چار غنده کر بشه با کژدمان‏ خورد ایشان پوست روی مردمان

متوجه شد که علامهء استاد دهخدا تذکری بدین عبارت داده‏اند:«بگمان من این‏ بیت رودکی و یکی دو بیت دیگر که فعلا فراموش کرده‏ام از منظومهء ارداویرا فنامه‏ است یعنی رودکی چنانکه کلیه و دمنه و سند بادنامه را بنظم آورده،ارداویرا فنامه را نیز بشعر کرده است‏است».چون این یادآوری و تذکاد دا چنانکه فوقا گذشت بدنبال‏ آن مقال برای محققان و پژوهندگان شعر و ادب سودمند دانست عینا نگاشت و خود نیز احتمال میدهد که ابیات ردیف 22 و 23 و 34 و 42 ومندرج در قسمت اخیر مقالهء فوق الذکر بشرط تحقق انتساب برودکی نیز مربوط باین داستان باشد و بفرض آنکه‏ (1)شماره‏های 5 و 7 و 9 سال گذشته(1334)

این ابیات و هم بیت مذکور در فوق از نباشد کمتر سود این آگاهی از نظم داستان ارداویراف بشعر فارسی است.

امّا دریغ که در فاصلهء روزی که باین شعر و شرح در لغت نامه بر خورد و امروز که این سطور را برشتهء تحریر می‏آورد استاد بزرگ دهخدا روی در نقاب خاک‏ کشید1و جهان ادب و دانش و و لغت فارسی را ماتم زدهء مرگ خود ساخت و فارسی‏ زبانان را از افاضات خویش بی‏بهره گذارد و بعبارت بهتر آن فردوسی دیگر بگفتار و کردار و اندیشه بمرد،تو گفتی که او خود ز مادر نزاد.هرچند لغت‏نامهء عظیم وی‏ که چون شاهنامه بی‏شک سند زبان فارسی بشمار خواهد بود گواه صادق زندگانی‏ جاوید اوست و قطعهء ذیل که زادهء طبع وقاد اوست بهمین معنی اشارت دارد:

یقین کردنی مرگ اگر نیستی است‏ ازین ورطه خود را رهانید می...الخ.

امّا چنانکه ابو الفضل بیهقی در تاریخ خویش آنججا که استادی جلیل چون بونصر-مشکان را در خاک خفته دید نوشت‏2:«وچون من از خطبه فارغ شدم روزگار این‏ مهتر(یعنی بونصر مشکان)بپایان آمد و باقی باریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نبشته نیاید،درین تألیف قلم را لختی بر وی بگریانم و از نظم و نثر بزرگان‏ که چنین مردم و چنین مصیبت را آمده است باز نمایم»من نیز این تحسّر چون توانم‏ نهفت و این اندوه چسان بر خواهم تافت که ازین پس اوراق لغت نامه بی‏امعان نظر و سواب دید آن گرانمایه مرد بچاپ رسد-و دیگر همکران آن استاد نیز-اما برای‏ آنکه قلم را هرچه بیشتر بر فقدان این مربّی روحانی بگریانم،شرح این هجران‏ و این خون جگر را این زمان تا وقت دیگر می‏گذاریم.روح پر فتوح آن بزرگ‏ قرین بخشایش ایزد مهربان باد.

(1)ساعت 7 بعد از ظهر روز دوشنبهء هفتم اسفندماه 1334.

(2)تاریخ بیهقی ص 597. چاپ وزارت فرهنگ.